

عاطفه بر دار؛ فریاد مرگ فقیران

مسعود نقره‌کار

پنجشنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۳



"عاطفه" معناها و نمودهای فراوان دارد:
"صدها ضربه‌ی شلاق بر پیکر دخترکی ۴ ساله.
دخترکی فقیر و بیمار، و ۱۶ ساله بردار."
معناهایی ست که دادگاه "عدل" اسلامی‌ی شهر "نکا" در استان مازندران، در تاریخ ۲۵/مرداد/۱۳۸۳، به دیگر معانی "عاطفه"‌ی اسلامی، و به پرونده‌ی عاطفه کش حکومت اسلامی افزود.

عاطفه‌ی اسلامی در "نکا" چگونه تعریف شد؟
شهریور ماه سال ۱۳۶۶ "بی‌بی راعی" فرزندى به دنیا آورد که عاطفه نام گرفت. "صفر علی"، پدر عاطفه دستفروشی دوره گرد بود که به سختی روزگار می‌گذراند. و عاطفه بی آنکه خود بخواد چشم بر جهان فقر و فلاکت گشوده بود.
صفر علی برای سیر کردن شکم خانواده اش به هر دری می‌زد. به مشهد کوچ کرد به این امید که عفریت فقر را در مازندران جا بگذارند اما نمی‌دانست شاید "فخر"ی که در سرزمین اسلامی به تساوی پخش شده است فقر است.
عاطفه ۵ ساله بود که خانواده‌ی فقر زده‌اش از هم پاچید. بی‌بی راعی و صفر علی از هم جدا شدند. بی‌بی ازدواج کرد اما چندماه بعد در يك تصادف کشته شد. و بعدتر جواد، برادر عاطفه نیز در رودخانه‌ای غرق شد.
صفر علی برای دستفروشی گاه به مازندران بر می‌گشت، پسرش محمد علی را با خود می‌برد اما عاطفه و فاطمه را پیش زنی افغانی که همسایه شان بود می‌گذاشت. عاطفه نه فقط در خانه‌ی این زن، مدتی در دو مرکز بهزیستی در مشهد نیز بسر برد.
مدتی بعد به "نکا" بازگشتند تا در اتاقل پدر بزرگ و مادر بزرگ با آن‌ها زندگی کنند. پدر بزرگی نودواندی ساله و مادر بزرگی حدود هفتاد ساله و فقیر، چگونه می‌توانستند جای خالی مادر، و پدری که برای درآوردن لقمه نانی رنج آوارگی می‌کشید را پر کنند؟ فقر و "اضطراب" های گوناگون و بیماری زا (اضطراب جدائی از مادر، پدر، خانواده و....) و جامعه‌ای آلوده به انواع بز هکاری‌ها و ناهنجاری‌ها برای خرد کردن و درهم پیچیدن روان انسان و ناآرام کردن اش کافی ست، به ویژه نوکلی همچون عاطفه را.
"فقیر بودند، خیلی فقیر. کسی هم حریف عاطفه نبود. همه می‌گفتند عقل حسابی ندارد. خیلی بددهن بود. نمی‌شد با او دهن به دهن شد. داد و بیداد می‌کرد. ناسزا می‌گفت. اما در عین حال مهربان بود. پدر بزرگ و مادر بزرگش را او جمع می‌کرد. همه‌ی کارهای خانه با عاطفه بود. مثل کارگر کار می‌کرد... اگر در خیابان کسی به او حرف می‌زد، وسط خیابان اردنگی اش می‌زد و فحش می‌داد. بلند. "می‌خندید و کارهایی می‌کرد که معمولاً دیگران نمی‌کنند" (۱)

"... مشکل که داشت. شیت بود... شیت یعنی شیرین عقل، به عبارت عامیانه‌تر یعنی خل و چل" (۲)
و "شیرین عقل" ۱۳، ۱۴ ساله، زیبا و درشت اندام طعمه و قربانی‌ی "انسان‌های وارونه" و احکام ضدانسانی‌ی اسلامی شد. عاطفه را به جرم "فساد و زنای غیرمحصنه" به زیر تازیانه‌های اسلامی کشیدند. ۳۰۰ ضربه‌ی شلاق در کمتر از يك سال، جسم و روان عاطفه‌ی بیمار و بیگناه را خردتر و زخم خورده‌تر کرد. ۱۰۰ ضربه در ۴ سالگی (تاریخ ۲۷/۱۰/۱۳۸۰)، ۱۰۰ ضربه دوماه بعد (۲۵/۱۰/۱۳۸۰)، و ۶ ماه بعد ۱۰۰ ضربه دیگر (۲۰/۶/۱۳۸۰). (۳)
ادعا شده بود که رفتار عاطفه و واکنش اطرافیان، پدر بزرگ عاطفه را نیز، که دستش از همه جا کوتاه بود و اداشت تا همراه با برخی از همسایه‌های محله از عاطفه به نیروهای انتظامی شکایت کند:
"... عده‌ای از اهالی خیابان راه آهن و نارنج باغ در نامه‌ای به نیروی انتظامی اعلام کردند، دختر جوانی از

مدتی قبل در این منطقه اقدام به فساد و فحشا کرده و با عده‌ای روابط غیراخلاقی دارد و کارهای او باعث آبروریزی شده است" (۴)

"پیرمرد ۹۰ ساله با مراجعه به دادگستری از نوه اش شکایت کرد و گفت: من يك پیرمرد هستم و دیگر از دست نوهام خسته شده‌ام. او از چند سال پیش با افراد فاسد و خلافکار ارتباط پیدا کرده است. او آبروی ما را برد و ما را جلوی مردم سرشکسته کرد..... و از مردی که نوهام را اغفال کرده هم شکایت دارم" (۵)

پیرمرد گفته بود: "[عاطفه] تا قبل از اینکه مادرش فوت کند دختر خوبی بود و هیچ مشکلی نداشت و خوب زندگی می‌کردیم" (۶) در خانه‌ی نیمه مخروبه‌ای که دو اتاق آجری انتهای آن اتاق پدر بزرگ و مادر بزرگ بود عاطفه داشت برنج می‌شست که آمدند، در زدند و او را بردند. و گفته اند که عاطفه در زندان اقرار کرد که مردانی با او رابطه نامشروع داشتند و به این خاطر به او پول می‌دادند. "قاضی رضائی" عاطفه را به جرم "عمل منافی عفت" به اعدام در ملاء عام محکوم کرد. عاطفه به این حکم اعتراض کرد و یکی از دردناک‌ترین مرثیه‌های قربانیان حکومت اسلامی را در تاریخ ۱۳۸۳/۳/۳ به روی کاغذ آورد:

"اینجانب در کودکی شاهد اختلافات والدینم در زندگی بوده‌ام در همان عنوان کودکی مادرم از پدرم طلاق گرفت و در اثر سانحه تصادف (بعداً در خانه‌ی بخت دومش) به دیار ابدی شتافت. برادرم نیز شش ماه بعد از آن در اثر غرق شدن در رودخانه دارفانی را وداع گفت. اینجانب و خواهرم در مشهد توسط يك افغانی بزرگ شدیم و در زمان بلوغ به صورت سالم به خانواده‌ام که سرپرستی آن با پدر بزرگ و مادر بزرگ است تحویل داده شدم. مدارک پزشکی موجود است که ثابت می‌کند عصب و روان ضعیفی دارم و در دقایقی از شبانه روز مختل مشاعر می‌گردم که هرگونه عمل مثبت یا منفی ممکن است از اینجانب بروز کند. همه اهالی محل می‌دانند که ثبات روانی ندارم. آیا جنونی که بعضاً ادواری است و اینجانب را در برمی‌گیرد و در آن لحظات مجنون می‌شوم نمی‌تواند مانع تصمیم‌گیری عقلانی‌ام شود؟" (۷)

"... سن‌ام کم بود که مادرم فوت کرد بعد از مرگ مادرم، در خانه پدر بزرگ و مادر بزرگ شدم و در همین زمان بود که به علت حرف‌ها و رفتارهایی که یکی از نزدیکانم به من آموخت به فساد کشیده شدم."

"(۸) و در پایان مرثیه‌اش تقاضای بخشش کرد و درخواست کرد تا به او فرصت و اجازه داده شود ادعاهایش را با معاینات پزشکی و شهادت گواهان ثابت کند. شواهدی که "قاضی شرع" پسند نبودند:

- نامه‌ای به امضای ۴۳ نفر از اهالی "نکا"، که در تاریخ ۲ خرداد ۱۳۸۳ نوشته‌اند:

"اینجانبان از اهالی خیابان راه آهن "نکا" (نواب صفوی)، که از معتمدین شهرستان نکا هستیم، اطلاع کافی داریم که عاطفه سهاله، دختر صفر علی و از عقل کم دارد و دارای بیماری روانی می‌باشد، مراتب جهت جلوگیری از پیگرد قانونی به اطلاع می‌رسد."

- شهادت نامه دیگری به امضای ۴۴ تن از اهالی نکا رسیده است که در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۸۳ (بعد از اعدام عاطفه) اخذ شده و در آن ساکنان "نارنج باغ" و بستگان و آشنایان عاطفه به داشتن جنون ادواری و اختلال مشاعر او شهادت دادند.

- معاینه پزشکی نیز در رابطه با تأیید یا رد اختلالات روانی انجام نشد.

"قاضی رضائی" شکایت برخی از "افراد" و نیز اعترافات صادقانه و معصومانه‌ی عاطفه برایش کافی بود تا جان رنجور و زخم خورده‌ی دخترک ۱۶ ساله را بگیرد.

قاضی رضائی، همچون هزاران قاضی حکومت اسلامی به همان اندازه که با "عدل و عدالت" بیگانه است به قوانین اسلامی وفادار می‌نماید. (۹) عده‌ای گزارش دادند که دختر جوانی در منطقه اقدام به فساد و فحشا کرده است. قاضی دستور داد تا "حد بر او جاری شود"، یعنی با ۳۰ (یا ۴۰) ضربه شلاق جسم و روان دخترک نوجوان بیمار را آزرده‌تر کرد.

ادعا شده بود باز عده‌ای شکایت کردند، و حاج رضائی این بار سراغ ماده ۹۰ قانون مجازات اسلامی رفت تا به یاری آن این "جرثومه فساد" را از زمین بردارد، و با این کار راه رسیدن به بهشت را برای خود هموار کند.

برای قاضی رضائی مهم نبود که شواهدی در تأیید بیماری روانی عاطفه وجود دارد. برای قاضی رضائی مهم نبود که دخترک ۱۶ ساله است. برای قاضی رضائی مهم نبود که چه عوامل فردی، خانوادگی، اجتماعی عاطفه را قربانی کرده‌اند. برای قاضی رضائی و قضات همپالگی‌اش در "دیوان عالی کشور" مهم نبود که مراحل دستگیری، بازپرسی و بازجویی و دادرسی چگونه و با چه کیفیتی انجام شد، مهم این بود که دخترکی ۱۶ ساله اسلام و "جامعه اسلامی" را به خطر انداخته بود، و طبق قانون اسلامی که:

"هرگاه زن یا مردی چند بار زنا کند، و بعد از هر بار، حد بر او جاری شود، در مرحله چهارم کشته می‌شود."

عاطفه می‌باید کشته می‌شد به ویژه اینکه پای تعدادی از مامورین حکومتی (۱۰) در تجاوز به این دختر در میان بود. البته مردانی که در ازای پرداخت ۲۰-۱۰ هزار تومان به جسم و جان این دختر زیبا، بیمار و فقیر تجاوز کردند شلاق خوردند، مردان مسلمانی که "استشهاد محلی" علیه قربانی خود را نیز امضا کرده بودند! قاضی رضائی مسئله‌ی سن عاطفه را نیز حل کرد، و سن او را ۲۲ سال اعلام کرد. قاضی رضائی می‌تواند به راحتی چشم بر شناسنامه‌ای که در ۳۰ شهریور ۱۳۶۶ صادر شده بیند، و جواز دفنی صادر کرد که تاریخ تولد عاطفه را سال ۱۳۶۱ اعلام کرد. او قاضی شرع بود.

عاطفه اعدام شد، به دست قاضی رضائی: قاضی جنایتکاری که هم قاضی بود، هم دادستان، و هم مامور اجرای حکم اعدام.

"... ما عاطفه را شب قبل از اعدامش ندیدیم. هیچکس در خانواده او را شب قبل از اعدام ندید. فقط روز اعدام و چند دقیقه قبل از اینکه به سمت دار بیرندش فرصت کردیم با او خداحافظی کنیم... حتی پدرش، پدرش روز اعدام هم نبود... جمعیت زیادی آمده بود. عاطفه روبه آنها داد زد و بخشش خواست. وقتی به سمت دار می‌رفت بلند بلند العفو العفو می‌گفت.

وقتی قاضی رضائی آخرین مرحله‌ی اعدام را اجرامی کرد، يك مرد بین جمعیت غش کرد و افتاد. بعد فهمیدیم که فوت کرد. اسمش موسی بود... شاید برای اینکه عاطفه کم سن و سال بود، ناراحت شده بود یا ترسیده بود. خیلی از مردم ناراحت شدند. درست است که عاطفه خیلی اشتباه کرده بود، گناه کرده بود، ولی همه‌اش از سر نفهمی بود." (۱۱)

"... چی بگویم، او يك بچه بود که مدرسه می‌رفت. بچه دانش آموز مدرسه بود، وقتی من او را در راه مدرسه دیدم، عقل سالم نداشت و جامعه فعلی ما الان این است و اگر خودت هم نخواهی و خانواده خوبی نداشته باشی به این روز دچار می‌شوی. به نظر من از نظر عرف يك اشتباه بزرگی بود که يك خانم درس ۱۶-۱۵ سالگی بالای دار برود... گناهکارهای اصلی را باید گرفت... کدام مسلمان، کدام خدا، کدام دین می‌گوید ۴۵ دقیقه يك دختر بالای دار نگاه داشته شود." (۱۲)

".... این دختر از نظر اعصاب و روان کمی خراب بود. - روز اعدامش - همه‌ی مردم احساس ناراحتی کردند و هیچکس اعتقاد نداشت آن ریسمان را بالا بکشد. رئیس دادگاه اعدام کرد و ریسمان را بالا کشید." (۱۳) و صفر علی تکه‌ی دیگری از وجود رنج کشیده و پاره پاره‌اش، تلخ‌تر و جانکاه‌تر، کنده شد. صفر علی دوره گرد که "لباس دست دوم می‌خرد و می‌فروشد، و کار و جای مشخصی ندارد." "..... صفر علی سهاله به تهران و به دیدن آمده، با انبوه کاغذهای تا شده‌ای در يك نایلون سیاه. آنها برای دادخواهی آمده اند. محمد علی، برادر عاطفه نیز با صفر علی است و وقتی به میان حرف پدرش می‌پرد تا توضیحات او را کامل کند، با واکنش تند پدر مواجه می‌شود. صفر علی می‌خواهد همه چیز را خودش تعریف کند. [عاطفه شهریور ۱۳۶۶ متولد شد]، "بچه اگر يك ساعت دیگر نمی‌آمد خودش و مادرش سرزا می‌رفتند." صفر علی حتی کارنامه‌های دوره‌ی دبستان عاطفه را باخودش آورده است... به نمره ۲۰ عاطفه نگاه دیگری می‌کنم، نمره ورزش، کلاس پنجم. معدل او از ۱۷/۱۶ در اول دبستان به ۱۱/۶ در کلاس پنجم رسید. اما نمره انضباطش از ۱۷ پائین‌تر نیامد.

صفر علی ابتلای عاطفه را به بیماری روانی تایید می‌کند: "بله، ما استشهاد محلی هم داریم که مردم آن را امضا کرده‌اند و در آن نوشته عاطفه عقل سالم نداشت." (۱۴)

ادعا شده است که اهالی محله در نامه‌ای به نیروهای انتظامی نوشتند که: "..... جدیداً" متوجه شده‌ایم که او [عاطفه] سرراه مدارس دخترانه قرار می‌گیرد و پس از فریب دادن آنها. آنان را با خود در کارهای فساد همراه می‌کند... ماموران متوجه شدند اهالی منطقه در دفاع از دختران خود و مبارزه با عاطفه- دختر ۲۲ ساله - قصد دارند تا خانه‌ی وی را به آتش بکشند....

"دختر جوانی که به همراه عاطفه دستگیر شده بود [فاطمه] در مورد نحوه آشنایی اش با او گفت: من با عاطفه در زندان بهشهر آشنا شدم، ۲۰ روز پیش نود که از شهرستان خودمان به نکا آمدم و پیش عاطفه رفتم." (۱۵) و در پرونده عاطفه اتهام "گمراه کردن دختری بنام فاطمه" هم وجود داشت. صفر علی امدار این رابطه گفت: "چگونه دختر من باعث فساد کسی شده که سابقه کیفری او و جرم‌هایی که پیش از این مرتکب شده از سابقه کیفری عاطفه بیشتر است! طبق اقرار فاطمه، آن دو در زندان بهشهر با هم آشنا شدند. يك دختر بی گناه که دختر من باعث انحراف اخلاقی او شده در زندان بهشهر چه می‌کرد؟! روزی که عاطفه دستگیر شد، فاطمه را در پارک "نکا" گرفتند او گفت شب پیش عاطفه بوده است. صبح آن روز عاطفه در خانه تنها بود. مادر بزرگش به شهر دیگری نزد دخترش رفته و پدر بزرگش نیز از خانه خارج شده بود. "او داشت برای غذا برنج می‌شست، آمدند و او را بردند. گفتند افراد محل استشهادنامه بدون امضا جمع کرده‌اند که عاطفه در محل فساد می‌کند."

و عمه عاطفه ، در حالی که چشمان خیسش را پاک می‌کند در این باره می‌گوید: "خانم ، نامه‌ی بی امضا نمی‌تواند از سر غرض ورزی باشد؟" (۱۶)

صفر علی با پیراهن سیاه روبه رویم نشسته است. کارنامه عاطفه را تا می‌کند و داخل نایلون سیاه می‌گذارد. وکیل تسخیری چه می‌گفت؟
[نگاهم می‌کند] "من وکیل دخترم رانیدیم. خودم هم پول نداشتم وکیل بگیرم."
راست است که قبر عاطفه دستکاری شده بود؟
"ما رسم داریم وقتی مرده را دفن می‌کنیم تا بعد از مراسم سوم و هفتم سرخاکش نمی‌رویم. وقتی بعد از سوم رفتیم سرخاک عاطفه ، دیدیم قبرش دستکاری شده و معلوم است روی آن راکنده اند. خبر دادیم. گفتند بررسی می‌کنند. بعد به ماگفتند با دستگاه بررسی کردند. جسد داخل قبر و سالم بود."
یعنی شما داخل قبر را ندیدید؟
"ماکه نمی‌توانستیم قبر را باز کنیم. آنها هم با دستگاه بررسی کردند، گفتند جنازه سالم است."
چرا قبر عاطفه را دستکاری کرده بودند؟
"چه بگویم؟! ...!"
جسد عاطفه در همان شب بعد از نبش قبر توسط عوامل دادگاه بدون اطلاع خانواده وی به پزشکی قانونی تهران انتقال داده شد و زمانی خبر آن تایید شد که عمه عاطفه بخاطر این مسئله شکایت کرد. اما هنوز خبری از دفن شدن مجدد جسد و محل دفن آن اعلام نشده است(۱۷)

و زنده و مرده این دخترک بی صدائی "مرگ فقیران" را به فریادی بدل کرده است تا از اعماق جامعه‌ای بیمار و قربانی به بیرون بریزد. دادخواه بیداد:
- حاکمان و قاضیانی ستمگر و عاطفه کش ، و بانیان خودفروشی در جامعه.
- فقیرانی خسته و وامانده ، و پدر بزرگی که نوه اش را به زیرشلاق و به سوی چوبه دار می‌فرستد تا فقر و بیماری "بی آبرو و سرشکسته" ترش نکند و مردمان محله‌ای که خود نه فقط قربانی حاکمیت و عقایدی پوسیده که از مجرمانند و شاهدان و تکبیرگویان صحنه‌های "عاطفه کشی".
- حاکمان و مردمانی مجرم ، که عاطفه را وا می‌داشتند تا به گناه بیماری و فقر "العفو، العفو" گویان به سوی چوبه دار برده شود، و معصومانه التماس کند:
"اگر زنده‌ام بگذارند دیگر به چشم مرد نامحرم نگاه نمی‌کنم."
حکومت اسلامی اما عاطفه را کشت ، بی آنکه بتواند مانع گسترش "بوی بهار نارنج" ای را که از "نارنج باغ" و سینه‌ی سرشار از رنج عاطفه به هزاران سینه نشست ، بشود.
و عاطفه‌ای که در اوج فاجعه نشان داد که انسان کدام است؟ و عاطفه چیست؟
قاضی رضائی؟ صدها ضربه شلاق بر پیکر دخترکی ۴ساله؟ دخترکی فقیر و بیمار، و ۱۶ساله بر دار؟ یا "بهار نارنج" ای از "نارنج باغ" که در زیر داس مرگ وصیت کرد:
"اموال و پول‌هایم را به دو دختر بی سرپرست بدهید."
وظیفه‌ی حکومت "قاضی رضائی"ها تامین شرایط و امکانات اجتماعی و درمانی برای کاهش و از میان برداشتن رنج‌های جانکاه "عاطفه"ها و "الیلا"های بی‌گناه و قربانی ست ، اما دریغ و درد که اینان دیری ست که داس به دست به دروکردن "عاطفه"ها برخاسته اند.

زیرنویس:

- ۱- آسیه امینی ، "عاطفه فقط ۱۶ سال داشت"، سایت اینترنتی "زنان ایران"، اکتبر ۲۰۰۴ در میان گزارش‌هایی که در باره عاطفه خواندم گزارش "آسیه امینی" کامل‌ترین بود ، و من بیشترین بهره را از این گزارش بردم. (م.ن)
- ۲- همانجا
- ۳- در گزارش روزنامه‌ی "ایران- شماره ۲۸۹۷، شهریور ۱۳۸۳ در باره اعدام عاطفه" آمده است ، عاطفه به ۴ بار ، و هر بار ۱۰۰ ضربه تازیانه محکوم شد.
- ۴- همانجا
- ۵- همانجا
- ۶- همانجا

۷- منبع شماره ۱

۸- منبع شماره ۳

۹- خانم "شادی صدر" وکیل صفر علی بر این نظر است که قاضی رضائی حتی قوانین اسلامی را در رابطه با صدور حکم اعدام عاطفه رعایت نکرده است. ر. ک به مقاله‌ی "اعدام شده" از شادی صدر در سایت اینترنتی "زنان ایران" ۲۰۰۴/۱۱/۱۱.

محمدآغاسی (حقوقدان) نیز در گزارش فریدون زرنگار- رادیوفردا، ۳۱/مرداد/۱۳۸۳ گفته است؛ "..... یا خبر صحت ندارد، یا این مجازات بدون رعایت مقررات قانونی و در واقع با صدور حکم خلاف با مقررات شرعی صادر شده است."

شیرین عبادی در رابطه با صدور حکم اعدام برای افراد کمتر از ۱۸ سال اعتراض به قوه قضائیه را وارد نمی‌داند "زیرا قوه قضائیه جز اجرای قانون کار دیگری نمی‌تواند و حق ندارد انجام دهد"، عبادی انتقاد را متوجه مسئولیت کیفری موجود در قوانین مدون شده می‌داند. (ر. ک به مصاحبه با شیرین عبادی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، سرویس فقه و حقوق ۱۳/۶/۱۳۸۳... و منبع شماره ۱)

۱۰- "به گفته‌ی عاطفه ۲ افسر نیروی انتظامی دایره مفاصل اجتماعی شهر "نکا" - سروان مولائی و سروان ذبیحی- و افراد دیگری از نهادهای حکومتی به او تجاوز کردند. این ۲ افسر از گردآوردندگان و امضاکنندگان استشهاد محلی علیه عاطفه بودند. اینان حتی شایع کردند که عاطفه به بیماری ایدز مبتلاست. (به نقل از سایت اینترنتی "پیک ایران" ۱۳/شهریور/۱۳۸۳)

۱۱ - منبع شماره ۱

۱۲- گفت و گوی فریدون زرنگار با اهالی نکا- رادیوفردا، شنبه ۳۱ مرداد ۱۳۸۳

۱۳- همانجا

۱۴- منبع شماره ۱

۱۵- روزنامه ایران، یکشنبه ۸ شهریور ۱۳۸۳، شماره ۲۸۹۷

۱۶- منبع شماره ۱

۱۷- پیک ایران، سایت اینترنتی، ۱۳/ شهریور ۱۳۸۳

** به منابع زیر نیز مراجعه کنید:

- روزنامه‌ی اعتماد، ۳۱ شهریور ۱۳۸۳

- مصاحبه با علیرضا جمشیدی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، سرویس فقه و حقوق ۵/۷/۱۳۸۲

- اطلاعیه اعتراضی سازمان عقوبین الملل به اعدام یک دختر ۱۶ ساله در مازندران، ۵ شهریور ۱۳۸۳

-سایت اینترنتی "تیر آخر" نیز مطالب و عکس‌هایی از "عاطفه" منتشر کرده است.

<http://www.tir-e-akhar.blogspot.com>

+++++

برچیده از: http://zanan.iran-emrooz.de/more.php?id=9616_0_10_0_C